



بررسی و تحلیلی نقش و عملکرد خواص در عصر پیامبر اکرم (ص)

هادی وکیلی
عضو هیات علمی دانشگاه فردوسی مشهد

رتال جامع علوم انسانی

چکیده

در این نوشتار، ضمن تحلیل نقشهای مثبت و منفی خواص در عصر رسول اکرم (ص) سعی شده است به چند نکته دیگر مرتبط با بحث بطور اجمال اشاره شود: نخست ارائه طرح کلی جایگاه و عملکرد خواص در این دوره تا بتواند زمینه پژوهشهای بیشتر را فراهم سازد. دوم توجه به نقش خواص دشمن «مشرکان در عهد پیامبر (ص)» که به نظر می‌رسد برای دریافت راهکارهای مناسب برای حل مشکلات جامعه اسلامی بدان نیازمندیم. سوم اشاره بناچار به نقش عوام - مثبت و منفی - برای فهم ارتباط عوام و خواص و تعامل این دو، و چهارم بررسی زمینه‌های انحراف در خواص در این دوره.

معمول بر این است که عصر نبوی را به دو دوره مکه و مدینه تقسیم می‌کنند. در این نوشتار براساس همین تقسیم‌بندی کلی به مرور به وضعیت خواص این دو دوره پرداخته می‌شود تا زمینه درک و شناسایی و تحلیل جایگاه و عملکرد خواص مشخص گردد.

می‌دانیم که در مکه پیامبر(ص) و گروه مسلمین در اقلیت بودند و جامعه در اختیار رهبران شرک و کفر بود. مکه در این زمان هر چند حکومتی ندارد، اما ارکان قدرت سیاسی در دست اشراف و رهبران قبایل بویژه قریش بود. بنابراین گروه‌های اندکی از مردم که مسلمان می‌شوند در واقع همگی در نگاه کلی در ردیف خواص قرار می‌گیرند. مسلمانان مکه را بسختی می‌توان به عوام و خواص تفکیک کرد. در جامعه‌ای که در آن، مسلمان شدن خلاف گرایش عمومی است و با خشونت و مخالفت عناصر دارای قدرت و مکتب روبرو می‌شود، رویکرد هر یک از افراد به اسلام را می‌توان حرکتی در مسیر جدا شدن از عوام مشرک دانست که خودبه‌خود این نو مسلمان را در ردیف گروه اقلیت خواص قرار می‌دهد. این سخن البته به این معنا نیست که تمام اصحاب رسول اکرم(ص) در یک حد بوده‌اند زیرا می‌دانیم خواص - حتی خواص مخلص طرفدار حق - در تمام دوره‌های تاریخی در یک سطح از اخلاص و ایثار و ایمان نیستند و درجات متفاوتی دارند. اما در مجموع تمام مسلمانان مکه را باید در ردیف خواص مسلمین دانست. همچنانکه می‌دانیم پس از تأسیس حکومت در مدینه هم مسلمانان متقدم و سابقه دار مکه مورد توجه بیشتر مردم بودند و مسلمان عصر مکه بودن در دوره‌های بعد جزو اولویتهای برتری یافتن برخی اصحاب بر دیگران شد. همچنین وضع عمومی مکه به گونه‌ای نبود که افراد در هر سطح اجتماعی که بودند بتوانند با راحتی و با رفتار و انتخابی عامیانه مسلمان شوند. مسلمان شدن در مکه برای اشراف و ملأ و بزرگان قبایل، حرکتی برخلاف منافع قبیله‌ای بود و برای بردگان و سطوح پایین اجتماع، پذیرش خطر فشار، شکنجه، هجرت، محاصره و بایکوت را در پی داشت.

گروه مسلمانان در مکه دوره مبارزه سخت و طاقت‌فرسایی را گذراندند. مطالعه شرح برخی از شکنجه‌هایی که بر جسم و روان مسلمانان وارد می‌شد لریزه بر اندام خواننده می‌افکند.

مهم این است که منابع، عموماً هر چه از شکنجه‌های وحشیانه مشرکان سخن می‌گویند، بیشتر و جدی‌تر از آن از مقاومت‌های مسلمانان یاد می‌کنند. آری این ویژگی دوران مبارزه است که فشارها و خشونت‌ها، مبارزان را مقاومتر و آبدیده‌تر می‌کند. شماری از بزرگان اصحاب، که پس از پیامبر(ص) به آرامی در بستر نرم دنیا طلبی در غلبیدند و از وصی پیامبر(ص) روی برتافتند، در اینجا مقاومت‌های غیر قابل تصویری نشان دادند. در این دوران کسانی شعب ابیطالب را با روزی نیم خرما تحمل کردند که فردا در حکومت فرزند ابوطالب با داشتن چندین کاخ و هزاران گنج و ثروت منقول و غیر منقول، ته ماندهٔ ایمان عصر نبوی را در مسلخ دنیا طلبی قربانی کردند. تاریخ نشان می‌دهد که حقیقت این است که بسیاری از خواص نه در دورهٔ سختیها که در دورهٔ آرامش می‌لغزند.

ممکن است به نظر آید این سخن با حادثه‌ای در بخش دیگری از صدر اسلام ناسازگار است و آن وضعیت و موضع مردم کوفه در زمان قیام حضرت امام حسین(ع) است. کوفیان هم، در حال مبارزه با امویان، خواهان حکومتی بودند که امام حسین(ع) در رأس آن قرار داشته باشد. اما وقتی فشار و خشونت ابن‌زیاد بر این مردم تحمیل شد، آنان به جای مقاومتر شدن، سست و پراکنده گردیدند و حاضر نشدند از مواضعی که حتی قلباً به آن معتقد بودند، دفاع کنند.^۱

در نگاهی دقیق‌تر گمان می‌رود وضعیت کوفیان در سال ۶۱-۶۰ نقیض گزارهٔ مورد نظر نباشد؛ چرا که اولاً کوفیان همه خواص نبودند؛ ترکیبی از عوام و خواص داشتند. ثانیاً خواص صدر اسلام در مکه تربیت شدگان دست پیامبر(ص) بودند و نظارت مستقیم آن حضرت در شهر مکه را بر سر داشتند، حال اینکه کوفیان عمدتاً تربیت شدگان دورهٔ عمر تا معاویه بودند و دورهٔ کوتاه مدت علی(ع) هم در این شهر نتوانسته بود در حد وسیعی این تربیتهای غیراسلامی را اصلاح کند. ثالثاً مسلمانان عصر مکه همه هدف مشترکی را در مبارزه دنبال می‌کردند: رهایی از بند بندگی غیر خدا و تسلیم اسلام شدن و پذیرفتن قوانین خداوند به جای دستور ارباب انسانی؛ حال اینکه کوفیان نه تنها به دلیل ترکیب عوام و خواص بودنشان، هدفهای گونه‌گونی داشتند که بویژه در بین خواص نیز

هم انگیزه‌ها و هم اهداف متفاوت و گاه غیر قابل جمعی وجود داشت و همین عوامل جزو علل اصلی فرو ریختن مکرر بنای متزلزل جنبشهای کوفه بود.

گفته شد که مسلمانان در مکه در اقلیت بودند و اکثریت این جامعه را مشرکان و بت پرستان تشکیل می‌دادند. اگر گروه اقلیت مسلمان همه خواص بودند، اما اکثریت غیر مسلمان به گونه‌ای کاملاً متمایز به دو گروه عوام و خواص تقسیم می‌شدند. به نظر می‌رسد سلطه خواص مشرکان بر عوامشان یکی از علل اصلی عدم پیشرفت اسلام در مکه بوده است. مهم این است که در بین مشرکان، عوام مشرک بمراتب بیش از خواص به اسلام می‌گرویده‌اند. اما خواص نه تنها خود اسلام نمی‌آوردند که مانع مسلمان شدن عوام نیز می‌شدند. برخوردهای اشراف و سران قریش با بردگان و گروه‌های دیگر مسلمان، کاملاً مؤید این واقعیت است.

بنابراین اهمیت خواص در جبهه باطل از اهمیت آنان در جبهه حق کمتر نیست. به همین دلیل مجاهدان جبهه حق باید بدانند همانطور که خواص مشرک در ایجاد مشکل برای اسلام مؤثر بوده‌اند، آنان هم باید در دفاع از حق. مبارزه با باطل همان نقش را فعالتر از آنان ایفا کنند تا برآیند کارکرد آنان در جبهه حق از کارکرد خواص مشرک در جبهه باطل بیشتر باشد؛ چنانکه در عصر رسول اکرم (ص) اسلام آنگاه توانست در همین شهر مکه عمومی و فراگیر شود که آن حضرت با فتح مکه، سایه سلطه خواص مشرک امثال ابوسفیان را از سر مردم کم کند. آزادی در اسلام یعنی زدودن زنگارهای شرک و کفر و شکستن بت‌های انسانی و انسان ساخته تا مردم به آزادی انتخاب مسیر کنند. «فن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»^۲ برداشتن سلطه خواص مشرک زمینه لازم برای هدایت عوام است. البته پیامبر اسلام (ص) به این حد بسنده نکردند که جامعه را از شر این خواص رها سازند بلکه کوشیدند همین خواص مشرک را به خواص مؤمن تبدیل کنند؛ چراکه اینان به هر حال براساس سنت‌های قبیله‌ای زمان، نفوذ خود را تا حدی همچنان در جامعه حفظ می‌کردند. لذا آن حضرت (ص) سعی کردند هر یک از خواص مشرک را با روشی جذب اسلام کنند که نمونه‌های آن را درباره امثال ابوسفیان رهبر قریش، مالک بن عوف رهبر هوازن و گروه مشهور به «مؤلفه قلوبهم» در جنگ حنین می‌توان دید.

تبیین تاریخ در پرتو نظریه خواص

پژوهشگران تاریخ صدر اسلام معمولاً علت مقاومت مکه در مقابل اسلام و حمایت سریع و صریح یثرب از اسلام را به خصوصیات فرهنگی خاص حاکم بر این دو شهر و ساکنان عرب شمالی و جنوبی و همچنین گروه اهل کتاب یهودی مدینه نسبت می‌دهند. این سخن اگر چه در حد خود صحیح است ولی یک اشکال را همچنان بی‌پاسخ می‌گذارد و آن اینکه مگر پیام پیامبران فقط برای جوامع فرهنگی و سابقه‌دار در مدیئت آمده است یا اینکه این پیام، فطری است که همه را فطرتاً مخاطب قرار می‌دهد و برای همه انسانها جذاب و دلنشین است. آری این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند مگر اینکه ما در پرتو نظریه «نقش خواص در تاریخ» آن را تحلیل کنیم.

همچنانکه پیش ازین گفته شد در مکه هم، عوام به پذیرش اسلام گرایش داشتند و حتی در همان سه سال نخست تبلیغ پنهانی دین افرادی از سطوح پایین و به زعم آن جامعه از گروه‌های پایین طبقاتی که ما آنان را عوام مشرک می‌خوانیم به اسلام گرویدند که یاسر و سمیه و عمار و بلال و ابوذر و ... از آن جمله بودند.

در سالهای بعد هم همین وضع ادامه داشت. بنابراین عوام آن جامعه گرچه مشرک بودند، مشکلی شخصی و فطری در پذیرش اسلام نداشتند. اما مانع اصلی مسلمان شدن آنان، خواص این جامعه بودند. شکنجه‌هایی که در حق همین بردگان و پابرهنگان اعمال شد، روی تمام شکنجه‌گران تاریخ را سفید می‌کند. سمیه و یاسر نخستین شهیدان اسلام زیر همین شکنجه‌ها بودند. شکنجه‌های اقتصادی و محاصره جمعی هم کم از اینها نبود؛ حتی تهاجم و تبلیغات فرهنگی و درواقع ضد فرهنگی خواص مشرک برای دور نگه داشتن عوام از اسلام را باید مورد توجه فراوان قرار داد. استخدام نصرین حارث توسط سران قریش برای تبلیغ فرهنگ و اساطیر ایرانی در مقابل قرآن و اسلام و فعالیت گروه‌های قصه‌خوان و نهی افراد جامعه از شنیدن آیات قرآن کریم، نمونه‌هایی از رفتار خواص مشرک مکه بود. بنابراین نباید گناه دیر مسلمان شدن مکیان را به حساب عقب‌ماندگی و دوری آنان از جامعه مدنی گذاشت بلکه این نقش منفی خواص مشرک است که ایمان و اسلام عمومی مکیان را به تأخیر می‌افکند؛ آن چنانکه وقتی در سال

هشتم هجری پیامبر (ص) مکه را فتح کرد با اینکه مسلمان شدن اجباری نبود، گروه گروه مردم تشنه حقیقت، اسلام آوردند.

جالب اینکه اتفاقاً اسلام آوردن مردم یثرب هم تماماً ریشه در فرهنگ و تمدن آن شهر ندارد و علاوه بر فطری بودن پیام به عواملی دیگر بازمی‌گردد که از جمله آن، رقابتهای اعراب و یهودیان و امید اعراب به پیامبر عرب نوظهور و حمایت وی از آنان در سرکوب یهودیان است. اما آنچه در عینیت تاریخ رخ داده این است که مسلمان شدن اعراب یثرب کاملاً در ارتباط با موضع رهبران و خواص این شهر است. موضع بزرگان خزرج و اوس را در مقابل دعوت پیامبر (ص) می‌دانیم. اینان به هر علت نه تنها مردم زیر سلطه خود را از قبول اسلام منع نکردند که حتی خود جزو نخستین گروه‌هایی بودند که قبل از ورود رسول اکرم (ص) به یثرب با آن حضرت بیعت کردند؛ یعنی آنچه عملاً در یثرب رخ داد این بود که مردم این شهر از یک سو خود، هم فطرتاً و هم مسبوق به سوابق فرهنگی و تدینشان آماده پذیرش دین بودند و از دیگر سو مانع بزرگ مخالفت و خودداری خواص و سران قبایل هم مفقود بود لذا یثرب بسرعت مسلمان شد و به مدینه‌النبی (ص) تغییر نام داد.

نقش خواص در پیشرفت اسلام

اینک که وضعیت عوام و خواص مشرک مکه و نقش و موضع آنان تا حدی روشن شد بهتر می‌توان از نقش مثبت خواص مسلمین در این دوره سخن گفت. پیامبر در مکه اصحابی را تربیت کرد که بعضی از آنان که باید خاص الخاصشان خواند تأثیر شگرفی در رشد کیفی اسلام و تسخیر قلوب گذاشتند. مگر می‌توان تأثیر مقاومت‌های غیرقابل تصور امثال سمیه و یاسر و عمار و بلال را در نفوذ پیامهای دین جدید در دل جامعه جاهل اما دارای فطرت الهی نادیده گرفت؟ مگر چشمان مکیان بر مسلمانانی که سه سال تمام محاصره اقتصادی و روانی در شعب را تحمل کردند و سرانجام این سران قریش بودند که تحقیر شده و شکست خورده آنان را به شهر بازگرداندند، بسته بود؟ مگر مردم مکه و حجاز نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند که این پیامبر جدید را اصحابی است که از همه

چیز می‌گذرند و تن به هجرت به سرزمینهای بیگانه می‌دهند ولی دست از ایمانشان بر نمی‌دارند؟ در سایه رفتار این گروه از خواص است که باید نقش مسلمین در مکه را مثبت ارزیابی کرد. برخی از اینان با روشهای گوناگون در این وضعیت سخت، اسلام را تبلیغ می‌کردند. بهترین نمونه آنان همانا علی بن ابیطالب - علیه السلام - بود که از روز نخست، شجاعانه و فداکارانه کنار پیامبر (ص) ماند و همچون پروانه دور شمع آن حضرت چرخید. آن چنانکه گفته‌اند بطور مخفیانه و با نهایت استتار افراد را یک به یک به سوی پیامبر (ص) می‌کشاند. ابوذر از مسلمانانی بود که به راهنمایی علی - علیه السلام - با رسول اکرم (ص) آشنا و سپس مسلمان شد. وی آنگاه، خود واسطه مسلمان شدن مردم قبیله‌اش گردید. ابوذر علناً به تبلیغ اسلام و مدح رسول الله (ص) زبان می‌گشود و هرگونه نیش و ضرب و جرح را در این راه به جان می‌خرد.

پیامبر اکرم (ص) در مکه توانست طی یک دوره سیزده ساله تبلیغ و مبارزه، صدها نفر از مردم را از سطوح و لایه‌های مختلف اجتماعی جذب و مسلمان کند. در بین این افراد، بزرگترین صحابه پیامبر (ص) تربیت شدند که پس از آن حضرت هم توانستند پرچم اسلامی نبوی را با رهبری علی (ع) و ائمه اطهار - علیهم السلام - برپا نگاه دارند. دوره طولانی سیزده ساله مکه در کنار نداشتن گرفتاریهای امور حکومتی در این عصر، موجب شده بود که پیامبر (ص) مجال آن را داشته باشند به مصداق آیه کریمه: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله منی و فرادی»^۲ دو نفر دو نفر و تک به تک افراد را برای دین خدا تربیت کند. این گروه مسلمانان حتی به لحاظ تربیت دینی شدن هم ویژگی خاص داشتند و با موجودیتهای اسمی، رسمی (مفهومی) و عملی اسلام آشنایی کافی یافته بودند و برای پیاده کردن موجودیت حکومت اسلامی آماده می‌شدند.^۴ بنابراین در واقع کادر اصلی امور حکومتی و تبلیغی پیامبر (ص) در مکه ساخته شد و فراورده‌های این دوره نقشهای بسیار مهمی را در دوره دهساله حکومت آن حضرت در مدینه ایفا کردند.

آنگاه که پیامبر اکرم (ص) به یثرب هجرت کردند گرایش توأمان خواص و عوام مشرک یثرب موجب شد تا پیامبر (ص) به آسانی اسلام را در این شهر به حاکمیت برساند

و برای نخستین بار در منطقه، تأسیس حکومت کند. طبیعی بود که پس از تأسیس حکومت، زمینه و ابزار تبلیغ دین فراهمتر بود و لذا سرعت به جمعیت مسلمین افزوده شد. از اینجاست که بتدریج مشکل جدیدی در شهر مدینه ظاهر شد که اسلام در مکه از آن مصون بود و آن افزایش چشمگیر درصد عوام مسلمان نسبت به خواص است. تأثیرات این فرایند و نقش عوام در تغییرات اجتماعی سالهای بعد از فتح مکه کاملاً نمایان شد.

در سال دوم هجرت، خواص مشرک مکه که روز بروز اهمیت و خطر اسلام را بیشتر درمی یافتند با سپاهی به استعداد هزار نفر به مدینه هجوم بردند. پیامبر (ص) پس از اطلاع ازین حمله سرعت مسلمانان را در مسجد جمع کرد و آنان را طرف مشورت قرار داد و بویژه می خواست نظر بزرگان انصار یعنی خواص مسلمین مدینه را بداند و در این رایزنی، سعد بن معاذ از بزرگان مدینه چنان زیبا سخن گفت که نظیر این سخنان را، که نشانه عمق ایمان قلبی و ایثار و فداکاری او بود، کمتر می توان در تاریخ سراغ گرفت. ه آنگاه وقتی دو سپاه مقابل هم قرار گرفتند بنا بر رسم رایج نظامی نخست جنگ تن به تن بین نمایندگان دو طرف درگرفت. جالب این است که سه نفر از خواص و اشراف مشرکان یعنی عتبه، ولید و شیبه جلو آمدند و تقاضا کردند سه نفر از اشراف و بزرگزادگان مسلمین رویاروی آنان قرار گیرند. پس حمزه، علی و عبیده ازین سو به میدان آمدند. این رویارویی نماد روشنی از جایگاه مورد توجه خواص در آن جامعه بود و البته کشته شدن سه مشرک به دست سه مسلمان مؤمن موجب، تضعیف روحیه مشرکان و از عوامل اصلی شکست آنان بود.

می دانیم که در بدر، مشرکان با دادن بیش از هفتاد کشته گریختند. مروری بر اسامی این کشتگان بروشنی نشان می دهد که بیشتر آنان از خواص جبهه شرک بوده اند. در واقع پیامبر (ص) مسلمانان را راهنمایی فرموده بود تا تیرهایشان را هدر ندهند و بر قلب رؤس مشرک فرود آورند؛ از کشتن عوامی که به زور یا تزویر یا تطمیع یا تحمیق به جبهه آورده شده بودند نتیجه زیادی عاید نمی شد. عوام، پیرو خواص بودند و لذا مسلمین در کشتن دشمنان، گزینش می کردند و خواص را می کشتند. قتل ابوجهل - مغز متفکر مکه

که مشرکان او را ابو حکم می خواندند، امیه بن خلف، عتبه، ولید بن عتبه، ابوالبختری، حنظله بن ابوسفیان، شیبه و نمونه های روشنی ازین سیاست پیامبر (ص) بود.

لغزشگاه خواص

از تأثیرات مثبت خواص مسلمین در بدر که بگذریم ناچار بدین واقعیت هم باید اشاره کنیم که از آنجا که بدر نخستین پیروزی بود، نخستین زمینه طمع ورزی در بین برخی از خواص مستعد را هم فراهم کرد. به گفته واقدی و ابن هشام برخی افراد با دیدن غنایم، حقی بیش از آنچه پیامبر (ص) بر ایشان تعیین کرده بود متوقع بودند. سعد بن ابی وقاص گفت: ای رسول خدا، آیا سوارکاری که قوم را حمایت کرده است باید با ضعیف و ناتوان مساوی باشد؟ پیامبر (ص) فرمود: مادرت بر تو بگرید، مگر شما فقط به واسطه ضعیفایان یاری نشدید؟^۶

خطر برای خواص، تنها طمع ورزی به نتایج مادی پیروزیها یا بازگشت به برتری طلبیهای جاهلی نبود، بلکه گاه خطر، خود به گونه ای کاملاً دینی بروز می کند؛ مثلاً بدین صورت که برخی از مسلمین خود را از پیامبر هم متدین تر نشان می دادند! چنانکه دوبار فرمان آن حضرت مبنی برگشودن روزه در سفر را در مسیر جنگ بدر نپذیرفتند.^۷ شاید اینان همانهایی بودند که آنگاه که در همین سال دوم، پیامبر قبله را به فرمان خدا تغییر داد، حاضر نشدند از پیامبر پیروی کنند و به جانب مکه بچرخند و نماز پیامبر (ص) را باطل و نماز خویش را صحیح دانستند! صریح آیه کریمه «لنعلم من یتبع الرسول»^۸ کاملاً نشان می دهد که گروهی از خواص و اصحاب از پیامبر (ص) اطاعت مطلق نداشتند. همین خصلت تسلیم ناپذیری برخی از آنان نسبت به اسلام و احکام آن و ولایت پیامبر (ص) در سالهای بعد از علل اصلی انشعاب در بین مسلمین بود.

در اینجا مناسب است به نقش عوام - مردم عادی شهر مدینه - هم اشاره مختصری بکنیم: واقعیت این است که این مردم، مردمانی بهتر از آنچه تصور می رود بوده اند. بسیاری از آنان فقط برای خدا و با اخلاص غیر قابل وصفی به جبهه جنگ می آمدند.

حتی وقتی پیامبر به برخی از آنان اجازه شرکت در جنگ را نمی‌داد چنان اصرار می‌کردند که آن حضرت بناچار می‌پذیرفت. سعد بن ابی وقاص تعریف می‌کند: «در آن روز [بدر] پیش از اینکه پیامبر (ص) ما را سان ببیند، دیدم برادرم خودش را مخفی می‌کند. گفتم: ای برادر تو را چه می‌شود؟ گفت: می‌ترسم پیامبر (ص) مرا ببیند و به واسطه کم سن و سالی مرا برگرداند و من دوست ندارم بیرون بیایم، شاید خداوند شهادت را روزی من گرداند... اتفاقاً چون از جلو پیامبر (ص) عبور کرد. سن او را کم دانستند و فرمودند، برگرد. عمیر گریست پیامبر (ص) به او اجازه شرکت فرمود...»^۱ حتی واقعی تأکید می‌کند که گروهی از اصحاب که با پیامبر (ص) به بدر نرفتند قابل سرزنش نیستند چرا که آنها گمان نمی‌کردند جنگی رخ دهد.^{۱۰} از جمله آنان اسید بن حضیر بود که «چون پیامبر (ص) به مدینه بازگشت عرض کرد: سپاس پروردگاری را که تو را مسرور و بر دشمنت پیروز گردانید و سوگند به آن که تو را به حق فرستاده است، من به منظور حفظ جان خود از همراهی با تو باز نایستادم، بلکه اصلاً گمان نمی‌بردم که تو با دشمن برخورد می‌کنی و گمان نمی‌کردم که جز گرفتن کاروان مسأله دیگری هم خواهد بود. پیامبر (ص) فرمود: راست می‌گویی»^{۱۱} سعد بن معاذ هم در جریان مشاوره پیامبر (ص) عرض کرد: «ای رسول خدا! گروهی از اقوام ما در مدینه مانده‌اند که محبت آنان به تو کمتر از ما نیست و ما فرمانبردارتر از ایشان نیز نیستیم، آنها هم نیت و رغبت به جهاد دارند. اگر آنان می‌پنداشتند که تو با دشمن برخورد می‌کنی حتماً در مدینه نمی‌ماندند؛ اما آنها فقط به تصور کاروان بودند.»^{۱۲} این موارد بخوبی نشان می‌دهد که عوام مسلمین و حتی برخی خواص که در بدر حضور نداشتند، نیز در این ایام مواضع مثبت و ایمانهای صمیمانه‌ای داشته‌اند و بخشی از گروه خواص که سیصد و سیزده نفر بوده‌اند در واقع بزرگترین توفیق را ازین جمع نصیب خود گردانیدند.

این نوشتار را مجال آن نیست تا به بررسی نقشهای گوناگون خواص مسلمان در سال به سال و حادثه به حادثه دوران پس از هجرت پردازد و صرفاً به چند مورد مهمتر بسنده کند. در احد باز خواص مشرکان زخم خورده جنگ بدر به انتقام کشته‌هاشان به مدینه یورش بردند. محرک اصلی مکیان برای حمله، ابوسفیان و همسرش هند بودند و

تمام امکانات اقتصادی و تبلیغی، روانی مکه را برای این حمله به کار گرفتند. در مدینه نیز تمام مسلمین آماده نبرد شدند. عوام و خواص همه به صحنه آمدند. برای آمدن به جبهه بین پدر و پسر (همچون عمرو بن جموح و چهار پسرش) رقابت بود.^{۱۳} مهم اینکه حتی اگر بخشی از عوام در جریان اعزام به جبهه جنگ از عزیمت منصرف شده و بازگشتند، این کار باز نه به خواست مستقیم آنان، که به اصرار یکی از متنفذترین عناصر خواص مدینه یعنی عبدالله بن ابی، رخ داد. در اینجا جرم بزرگ عوام، رفتار و تقلید جاهلانۀ آنان بود که استدلال فریبندۀ ابن ابی مبنی بر ماندن در شهر را بر رأی پیامبرشان ترجیح دادند. شاید عوام هنوز؛ با پدیده‌ای که بعداً «نفاق» نام گرفت آشنا نبودند و از کارکردهای فرصت طلبانه و چند وجهی منافقان آگاهی نداشتند.

آنان که همراه رسول خدا(ص) به منطقه احد رفتند جمعی فراوان از مهاجران و انصار بودند. از جزئیات که بگذریم می‌دانیم پس از پیروزی مسلمین در مرحله نخست جنگ، گروهی از مشرکان تنگۀ احد را دور زدند و از بالا بر سر مسلمین فرو ریختند و موجب شکست مسلمین در مرحله دوم جنگ شدند. در اینجا ما در پی بررسی علل این شکست نیستیم ولی نقش خواص در این شکست و موضع آنان در این موقع حساس را باید بررسی کنیم:

نخست گروهی از خواص نشان دادند که در این موقع خون و خطر نیز دست از ایمانشان برنخواهند داشت. اینان جانانه جنگیدند «فنهیم من قضی نجه و منهم من ینتظر» عبدالله بن جبیر و تنی چند از یارانش در بالای تنگه و ابودجانه و علی و حمزه و زبیر و چند تن دیگر در پایین از این جمله بودند. گروه اخیر همچون پروانه دور شمع وجود پیامبر می‌چرخیدند و نمی‌گذاشتند صدمه‌ای بر آن حضرت وارد شود. دوم گروهی از اصحاب که برخی از آنان همواره در همه دسته‌بندیهای فرق اسلامی، جزو خواص و حتی عشره مبشره شمرده شده‌اند در این موقعیت خطرناک، که وجود اسلام و جان پیامبر(ص) بین بود و نبود به سر می‌برد، ترجیح دادند جان خود را بردارند و از میدان بگریزند و به تعبیر صریح قرآن با اینکه پیامبر آنان را فرا می‌خواند از کوه بالا می‌رفتند.^{۱۴} اینان در این مقطع حساس نشان دادند که در انتخاب بین دنیا و آخرت، بین

اسلام و شرک، بین پیامبر(ص) و ابوسفیان، بین خدا و بت، اگر قرار باشد انتخابی خونین داشته باشند و دفاع جانانه بکنند، قطعاً طرف دین را بر نمی‌گزینند.

باری شکست احد، موضع حکومت اسلامی را در منطقه تضعیف کرد و مسلمین از این زمان تا فتح خندق و شکست احزاب در وضعیت سختی به سر بردند که از جمله آن برخوردهای سرد و خصمانه قبایل و گروه‌های غیر مسلمان اطراف و حتی داخل مدینه بود. این نشان می‌داد که اگر چه در احد گروهی بینابین دو دسته یاد شده بوده‌اند که نه جانانه جنگیده‌اند و نه فراری بوده‌اند، بلکه تنها جرمشان رها کردن تنگه بوده است، اما همین جرم برخاسته از غفلت و نه خیانت، موجب وارد شدن خسارات سنگینی بر مسلمین شد. قطعاً خسارت غفلت این خواص از خسارت خیانت آن عوام گول خورده ابن ابی‌کمتر نبوده است. همین واقعیت است که مؤکداً به مورخ این هوشیاری را می‌دهد که غفلت خواص حتی از خیانت عوام خطرناکتر و مهیبت‌تر است.

تحت تأثیر شکست احد، پیامبر(ص) حتی در تبلیغ اسلام بین قبایل هم مشکل پیدا کرد. در سال چهارم، مبلغان مسلمان، که به قبایل عضل و قاره و بنی عامر فرستاده شدند به شهادت رسیدند. اینان مسلمانانی دین‌شناس بودند که قطعاً در ردیف خواص قرار می‌گرفتند و نشان دادند که در بحرانی‌ترین وضعیت نیز حاضرند سرزمین اسلام را ترک کنند و به سوی قبایل مشرک بروند و خطر مرگ را که گاه کاملاً به چشم می‌آمد بخرند تا بلکه اسلام تبلیغ شود. آری گذار از احد تا خندق به دست این خواص مخلص ممکن شد؛ همچنانکه پیروزی خندق نیز نتیجه «اخلاص عمل» مخلص اصحاب پیامبر(ص)، علی - علیه‌السلام - بود. صحنه روایوی علی(ع) با عمرو بن عبدود را پیامبر(ص) چنین توصیف کرد: «الیوم برزالایمان کله علی الشرک کله» یعنی به یکباره یکی از خواص صحابه شد تمام دین و ایمان و لذا ضربتش بر فرق ابن‌عبدود بر عبادت جن و انس فضیلت یافت.

در حدیبیه نیز اصحاب نشان دادند که همه در یک سطح نیستند؛ بویژه آنگاه که از مفاد پیمان آگاه شدند. چنانکه ابن‌هشام از قول عمر بن خطاب نقل می‌کند که او پس از قرارداد حدیبیه نزد پیامبر(ص) آمد و اعتراض خود را اعلام کرد و این قرارداد را

موجب ذلت و خواری مسلمین خواند. همین صحابی خود می‌افزاید که بعدها مرتباً صدقه می‌داد و روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند و بنده آزاد می‌کرد تا تلافی آن ایرادها و مخالفتها را کرده باشد.^{۱۵}

در سال هشتم هجرت، مکه همچون مدینه بدون جنگ و خونریزی به تصرف پیامبر (ص) درآمد. از این زمان روزبروز بر تعداد مسلمانان افزوده شد. در بین مسلمین پس از فتح، کسانی همچون بنی‌امیه قرار داشتند که به تعبیر امام علی - علیه‌السلام - «ما اسلموا و لکن استسلموا و اسروا الکفر» اسلام نیاوردند، بلکه در واقع تسلیم شدند و کفرشان را پنهان کردند.^{۱۶} پیامبر (ص) هیچگاه نخواست با عفو جنایتکاران گذشته، آنان را به سطح و ردیف خواص مسلمین برکشاند بلکه تنها زمینه امنیت اجتماعی تمام انسانهایی را فراهم کرد که گرچه به ظاهر تن به حاکمیت اسلام داده بودند. اما این جامعه مسلمین بود که بعدها وقتی دچار انحراف شد، همین خواص عصر شرک و عوام مسلمان عصر پیامبر (ص) را به سطح خواص ارتقا داد و جایگزین خواص مورد تأیید پیامبر (ص) کرد.

مشکل بزرگی که از این زمان بیشتر روی نمایاند رو به فراوانی نهادن جمع عوام و کاهش میزان خواص نسبت به آنان و در نتیجه هجوم آفت عوام‌زدگی بود. این پدیده نخست موجب عجب و غرور برخی از خواص می‌شد که در یک مورد همین عجب موجب شکست در مرحله‌ای از غزوة حنین شد^{۱۷} و پیامبر (ص) را در پایین تنگه حنین همچون پایین تنگه احد با تعداد کمی از یاران تنها گذاشت. اما مشکل اصلی‌تر بر این اساس پیش آمد که این عوام تا چندی پیش عوامی مشرک بودند و اینک در سال نهم و دهم به شکل افواج وارد دین خدا می‌شدند. طبیعی بود که این جمعیت‌های بزرگ به این سرعت که اسلام آوردند ایمان نیاوردند و قطعاً زمانی طولانی لازم بود تا با اصول و فروع و مفاهیم و مجموعه دین آشنا شوند و البته این فرصت در سالهای کوتاه از مانده عمر شریف پیامبر (ص) به دست نیامد. بنابراین وقتی آن حضرت رحلت کردند عوام مسلمانان که کمی از آنان در مدینه و بقیه دز قبایل و بیابانها بودند آشنایی و دلبستگی و الفت و وصلت بسیار سطحی و اندکی با اسلام داشتند و همین زمینه را در ابتدا برای ارتجاع و ارتداد و آنگاه که این امر نتیجه نبخشید، برای غصب حکومت و تأسیس

حکومتی التقاطی متکی به برخی از آداب جاهلی و برخی از سنن اسلامی فراهم آورد که بحث آن از قلمرو این نوشتار خارج است.

آری غصب حکومت و به اصطلاح رایج، خلافت چیزی نبود جز گرایش عوام نومسلمان به ستهای جاهلی و انطباق تمایلات برخی از خواص با این گرایش عامیانه و سوار شدن خواص بر مرکب جهل و سادگی عوام. البته می‌دانیم که عوام هیچ دخالتی در انتخاب خلیفه نداشتند. اما خلیفه با اتکا به ستهای جاهلی در واقع حمایت عوام را متوجه خود ساخت و بدین شکل، مشکل اصلی در ایجاد انحراف در حکومت و دین پس از پیامبر(ص) به دست خواص رخ داد.

براستی چرا خواص اصحاب به رغم تأکیدات فراوان پیامبر(ص) دربارهٔ ولایت و وصایت و خلافت علی - علیه‌السلام - سقیفه را برپا کردند؟ البته پاسخ این پرسش را باید در پژوهشهای فراوانی که در این باره انجام شده جست.

زمینه‌های انحراف خواص

با نگاهی به وضعیت خواص در عصر رسول اکرم(ص) به شناخت زمینه‌های انحراف آنان می‌پردازیم؛ آنچه به نظر می‌رسد بیش از هر چیزی می‌تواند عبرت‌آموز باشد. مهمترین زمینه‌های کژروی خواص در این دوره را می‌توان اجمالاً موارد ذیل دانست:

۱- بازگشت به جاهلیت:

این عامل یکی از خطرناکترین عوامل انحراف خواص در جامعهٔ انقلابی است. در صدر اسلام برخی از خواص مسلمان هنوز ستهای جاهلی را بکلی ترک نکرده بودند. مبارزه پیامبر با این ستهای موقتاً این آتش را خاموش کرده بود. اما گاهی این آتش از زیر خاکستر زبانه می‌کشید و خود نشان می‌داد. نمونه‌هایی از این موارد را پیش از این به اشاره آوردیم؛ مثلاً در جنگ احد وقتی یکی از مشرکان فریاد زد: محمد کشته شد، عده‌ای از مسلمانان عقب‌نشینی کرده، گریختند. آنگاه این آیه نازل شد: «محمد(ص) نیست مگر رسولی که قبل از او نیز رسولانی آمدند. اگر او بمیرد یا کشته شود آیا شما به

گذشته جاهلیت باز خواهید گشت؟»^{۱۸}

ابن هشام می‌نویسد در جنگ بنی‌المصطلق پس از اینکه مسلمین پیروز شدند، میان مهاجران مکی و انصار مدنی بر سر آب نزاع سختی رخ داد و مهاجران و انصار شمشیر کشیده، رودروی هم ایستادند و چیزی نمانده بود که به جان هم بیفتند که پیامبر(ص) مانع این کار شد. عبدالله بن ابی رهبر منافقان از این درگیری دو گروه سود برد و مردم مدینه را علیه مهاجران تحریک کرد.^{۱۹} خالد بن ولید نیز وقتی پس از فتح مکه برای دعوت قبیله بنی‌جزیمه گسیل شد، مردمان آنجا را ناجوانمردانه به انتقام‌گشته‌های دوره جاهلی کشت و اسباب خشم پیامبر(ص) را فراهم آورد پیامبر با اعزام علی - علیه‌السلام - به منطقه خیانت خالد را جبران کرد.^{۲۰}

پیامبر(ص) حتی در خطبه حجة‌الوداع نیز بر ابطال تمام سنتها و قوانین جاهلی تأکید کردند. اما حتی در یکی دو ماه باقیمانده از حیات آن حضرت نیز با اتکا به همان سنتهای جاهلی، برخوردهایی با آن حضرت و دستور ایشان شد. نپذیرفتن اسامه بن زید، حداقل به بهانه کمی سن یا اعتراض آن عرب متهتک به پیامبر در انتخاب علی به جانشینی و تقاضای عذاب و نزول آیه «ستل سائل بعذاب واقع...»^{۲۱} نمونه‌هایی از این موارد بود. بدون تردید تمامی کسانی که در سقیفه تجمع کردند متأثر از این عامل بودند. چه رهبران خزرچ و چه اوس و چه قریش. روشترین دلیل بر این حقیقت، متن خطبه‌ها و سخنان و اجتماعات آنهاست. در این سخنان حتی یک بار مدعیان خلافت، برای اثبات حقانیت خود دلایل دینی نیاورده‌اند بلکه تماماً استدلالهای قبیله‌ای و جاهلی را مطرح کرده‌اند.

امتیاز خواهی

در کنار عامل نخست، عامل روانی ظریف دیگری قرار می‌گرفت و آن «احساس برتر بودن» و لذا تعلق گرفتن حقوق بیشتر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به آنان به سبب برتری و خواص بودنشان بود. این توقع وجود داشت که آنان به دلیل خواص بودن، حق دارند امتیازات بیشتری داشته باشند و ارث بیشتری از انقلاب و حکومت و ثمرات و ماترک آن ببرند. آنان از مبارزان نخستین یا کارگزاران اصلی نظام یا خدمتگزاران مهم بوده‌اند و این خود برای آنان حق ویژه می‌آورد و این حق ویژه، امتیازات ویژه می‌طلبد

و این امتیازات به گمان آنان همه مشروع و موجه است. این همان مشکل روانی بزرگی بود که خواص از اصحاب همچون زبیر، سعد بن ابی وقاص، طلحه، عبدالرحمن بن عوف و... را فریفت و از راه برون برد؛ بویژه اینکه می‌دانیم خلیفه دوم این زمینه را رسمیت و جاهت قانونی بخشید.

۳- قدرت طلبی

جاذبه‌های دنیا بویژه مال و قدرت، رایجترین راهزنان ایمان خواصند. نزاع بر سر غنائم تنها به بدر و احد و حنین خلاصه نمی‌شد. اینها آغاز راه بودند نه پایان آن و بسیاری از اصحاب که در سختیها، مقاومت‌های مثال زدنی کرده بودند، اینجا شکستند و از هم پاشیدند. دلرباییهای قدرت و فرمانروایی و امارت از ثروت بمراتب بیشتر بود؛ بویژه برای آنانی که گفتیم برای خود حقوق ویژه هم قائل بودند. با توجه به روشن بودن این عامل از توضیح بیشتر خودداری می‌شود.

عاقبت طلبی

برخی از خواص هم، خواص دوره آرامش بودند نه دوره خطر. چنانکه برخی در رایزنی بدر قدرت قریش را به رخ پیامبر کشیدند، در احد ایثار و جانفشانی نکردند در خندق به گاه رجز خوانیهای عمر بن عبدود روی پنهان کردند، در خیبر فتحی نیاوردند، در حنین، رجز «لانقلب الیوم من قله»^{۲۲} سر دادند و آنگاه که هوازن هجوم برد پراکندند. در حدیبیه سفارت پیامبر را به بهانه خطر جانشان نپذیرفتند و... آری در این طیف، همه کس دیده می‌شود. جُذبن قیس هم که به تبوک نپیوست به این دلیل که «آنجا پری رویان نغزند» و او خواهد لغزید، می‌توانست از همینان باشد. (هر چند کسی او را از خواص نمی‌شمرد!) قاعدین مدینه در عصر پیامبر (ص) و قاعدین کوفه در عصر علی - علیه السلام - نیز از همین دسته بودند. نکته بس مهم این است که اینان که هیچگاه خطر را بر نمی‌تافتند بتدریج، اسلامی را ترویج کردند که رفتار خود آنان را توجیه و توصیه می‌کرد و البته تعداد زیادی از عوام هم در وضعیت سخت ترجیح می‌دادند به دین اسلام بپیوندند.

۵- نفاق و دورویی

از نقش خواص فرصت طلب و منافق و چند چهره نیز نباید غافل ماند. اینان که از همان آغاز ایمان واقعی نیاورده بودند اما از بزرگان و متنفذان بودند بتدریج در اوضاع خاص، ماهیت واقعی خود را نشان می‌دادند. عبدالله بن ابی معروفترین آنان بود. اما نفاق را نباید فقط در او و پیروانش جست نفاق آنقدر مبهم و ظریف در بین خواص پیامبر (ص) عضوگیری کرد که حتی آنگاه که پیامبر (ص) در سال نهم در بازگشت از تبوک مورد سوء قصد برخی از همین خواص قرار گرفت هیچگاه به روشنی اسامی این افراد افشا نشد. هر که بودند در تعریف ظاهری در ردیف اصحاب بودند؛ آن چنانکه عمرو عاص و ابوسفیان و معاویه هم در ردیف اصحاب به شمار می‌آمدند. از همین جاست که به نظر می‌رسد اگر بنا باشد موضوع خواص در عصر رسول اکرم (ص) بدقت مورد پژوهش و بحث قرار گیرد نخست باید تعریف «صحابه» روشن شود چرا که اولاً تمام اصحاب را نمی‌توان خواص دانست و ثانیاً برای تمام اصحاب نمی‌توان حکمی کلی صادر کرد؛ همچنانکه برای تمام خواص نمی‌توان این کار را کرد. لذا عباراتی چون «الصحابه کلهم عدول» چون بسیار کلی است، باید تحت نظریه عوام و خواص، اصلاح شوند. هم در مفهوم و تعریف حدود صحابه و هم در ارزشگذاری آن.

۶- غفلت

غفلت از درک صحیح اوضاع زمان یکی از دردناکترین آفات و بیماریهای خواص است. آن چنانکه در تحلیل جنگ احد گفتیم غفلت خواص از خیانت عوام هم بدتر است. عمق فاجعه غفلت خواص را با یکی دو نمونه تاریخی نشان می‌دهیم و سخن را به پایان می‌بریم. براستی اگر خواص جبهه حق، غدیر را جدی تر می‌گرفتند چه می‌شد؟ شاید حادثه سقیفه آنقدر سریع و غافلگیرانه رخ داد که حتی خواص مثبت را هم تکان داد و مات کرد. اما آیا واقعاً صدها صحابی که بعدها در سال ۳۶ هجری در مسجد کوفه در مناسه علی - علیه السلام - برخاستند و شهادت دادند که خود، شاهد عینی غدیر خم بوده‌اند،^{۲۳} اگر همان روز سخت رحلت پیامبر (ص)، جدی تر دور وصی پیامبر را می‌گرفتند و حداقل به تقاضای فاطمه - علیها السلام - پاسخ مثبت می‌دادند، تاریخ

چگونه ورق می خورد؟ حداقل اگر جو را برای نوشتن وصیتنامه پیامبر فراهم کرده بودند چه می شد؟ گروهی از خواص غفلت کردند و گروهی خیانت. برآستی وقتی غفلت خواص، خود خیانت باشد خیانت خواص را چه می توان نام نهاد؟

یادداشتها و مآخذ:

- ۱- فرزدق شاعر، خطاب به امام حسین - علیه السلام - مردم کوفه را چنین توصیف کرد: قلوبهم معک و سیوفهم علیک.
- ۲- قرآن کریم، کهف/ ۲۹.
- ۳- قرآن کریم، سبا/ ۴۶.
- ۴- تعریف این موجودیتهای چهارگانه را ببینید در: علامه سید مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، جلد اول.
- ۵- متن سخنان او را از جمله درین منبع بخوانید: واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱) ج ۱، ص ۳۶-۷ متن.
- ۶- همان، ص ۷۴، ابن هشام، السیرة النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی (تهران، اسلامیه، ۱۳۶۴) ج ۲ ص ۳۹.
- ۷- واقدی، همان، ص ۳۶.
- ۸- قرآن کریم، بقره/ ۱۴۳.
- ۹- واقدی، همان، ص ۱۶.
- ۱۰- همان، ص ۱۵.
- ۱۱- همان، ص ۱۶-۱۵.
- ۱۲- همان، ص ۳۷.
- ۱۳- همان، ص ۱۹۱.
- ۱۴- قرآن کریم، احزاب/ ۲۳.
- ۱۵- همان، آل عمران/ ۱۵۳.
- ۱۶- ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۱۵.
- ۱۷- نهج البلاغه، فیض، شهیدی، نامه ۱۶.
- ۱۸- قرآن صراحتاً به این آفت در حنین اشاره می کند: و یوم حنین اذ اجبتکم کثر تکم. (توبه/ ۲۵).
- ۱۹- قرآن کریم، آل عمران/ ۱۴۴.
- ۲۰- ابن هشام، یمان، ج ۲ ص ۱۹۵.
- ۲۱- واقدی، همان، ج ۳ ص ۴-۶۷۳.
- ۲۲- قرآن کریم، سوره معارج. شأن نزول آن را در منابع مختلف تفسیری و روایی و تاریخی آورده اند.
- ۲۳- ابن سعد این جمله را از زبان ابوبکر بیان می کند: طبقات الکبری (دار بیروت، ۱۳۰۵). ج ۲ ص ۱۵۰.
- ۲۴- ن.ک. به: سید عبدالحسین امینی، القادیر، ج ۲، ترجمه محمد تقی واحدی (تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۶۲) صص ۶۰-۱۴.

